

توضیح واژگان و عبارتها

رباعیات ودویتیهها

بِدْآ (بِ دُ) از مصدر «أمدن»: بیا.

بَش (بَ): باش؛ بشو.

اُتْآوی (تْآ) میخواهی.

بِدانه (بِ دُ نَ): بدانی، بفهمی.

اُشْواجو (اُشْ واجو): او را بیاب، پیدایش کن.

شِه دامن (شِ دا مَن): به دامنش.

بِه گوتین لیتی (بِ گُ تِنِ لِی تَ): به عظمتِ لیتی [لیتی نام کوهی در خنج].

نَدئی (نَ دَ) نهاده است.

لُوی دِلِ مو (لُی دِلِ مَ): روی دل من.

گَنایا (گَ نَ یا): دیوانه‌ها.

یَه دون (یَ دو) [مخفف یَه آدانی]: نداند.

نِه کَشی (نِ کَ شِ): نکشد.

خَرَس (خَرَس): اشک.

اُش کرد (اُش کَ): کرد.

چو (بروزن بو): رفت.

بود (بو): شد.

نِه اُم (ن اُم) نیستم.

اِجا (اِجا): از جا.

دِر اُچی (دِر چ): بیرون برود.

پِشت: حرف آواز برای راندن پرندگان و مرغان.

یا نُم (یا نُم) [مخفف «یه دانم»]: ندانم.

اُم آوی (م ا): میخواهم.

لِشت: بینا، بصیر.

ئیت (ات): اند؛ هستند.

بِسیار ئیت (بِس یا رت): بسیارند.

مین کَسون (مِن ک سون): آن کسان.

بُوسْتُم (بِس تُم) [مخفف «بودِ ستم»]: بوده ام.

وَل: رها، یله، تنها مانده.

اود (اُد): بود.

کِه ئی (ک ا): کیست.

یا نُم: ندانم.

خَوْت ئی (خ ت): خفته است.

تِگ: توی؛ در.

خَوْنَه (خون ا): خانه.

نُبی: قرآن.

چُدائی (چ د ا): دارد می‌رود.

واکد (واکد): بازکن.

وائی (واا): نشسته است.

اینکا (ان گئ): اینجا.

آش گِرتئی (آش گِ رت): گرفته است.

اینکاش گِرتئی (ان گش گِرت): اینجا گرفته است.

شوریدهئی (شو ری دا): شوریده است.

مَرْتَم : مردم.

اش آپندَریت (ش پِن دَرِت): میپندارندش؛ اورا میپندارند [زمان ساده].

سِرَهات (س رت): سَرَت.

لُوی سِر (لُی سِ ر): روی سِر.

مین (من): آن [اسم اشاره معرفه].

سَرئی (س ر): سر است.

آبوی (آ ب): شود؛ خواهد شد.

بوستَم (بِس سَم) [مخفف بودِستَم]: بوده ام.

وابستئی (وا بَسِت): بر بسته است.

کَلوَتَه (کَلوَت): کلاهک نوزاد. کلاهک شاهین شکاری.

واز آکَن : بازکن.

اش گُت : گفت.

آپا بَه : برخیز؛ برپا خیز.

ویخوان (و- خُن): بخوان.

اُم گُت : گفتم.

او مَد (اُم): آمد.

وا دِ نِ (وا دِ ن): وادی.

وا پا بوید (وا پا بی): برپا شوید؛ برخیزید.

دُر آرید (دُر را ری): در آورید.

فرعونیا : فرعونها.

بود (بو): شد.

سِرَه (سِ ر): سر.

مِه تِ گِ کَلَه ئی (مِ تِ گِ کَلِ لَی): در سرم است؛ در سر دارم.

مِه دِل (مِ دِل): در دلم؛ به دلم.

چُدایِم (چِ دایِم): دارم میروم.

کِهکشانیَا : کِهکشانها.

شِه تِ گِ دِه بِس تئی (شِ تِ گِ دِه بِسِ س): در ده افکنده است.

اُمُو دِه (مُ دِ) [مخفف «امو آده»]: به من بده.

واخوَر دِن (وا خَر دَا): آشامیدن، نوشیدن.

صواب ئی (صَ وَا ب): صواب است.

پَلَس مود (پَ لَس مود) [مخفف «پلاس آمونده»]: عبارت نفرین، بمعنی کسیکه از یارانش

جدا مانده و تنها یادگاری که از او است رخت و پلاشش است.

اُش دِید (اُش دی): دید.

چو اِدَسْتَم : رفت از دستم.

اُم آپیندارید (مِ پِن دا ری): می پنداشتم.

وفا اش هَه (وَفَاشْ): وفا دارد.

اُودَم (اُؤَم): بودم.

هَیْ نِه رَسْتَم (هَی نِ رَس تَم): [حرف تأسف]: «وای بر من که هلاک شدم».

اُم هَد: داشتم.

خود مَو (خُد م): با من.

بوی (ب): باشد.

آپا به / آپا بَش: برخیز. برپا خیز.

آرزوی آزادی

مه خواو اُود (مِ خاؤ وُد): در خواب بودم.

اُم آدید (مِ دی): میدیدم.

بَهَار اُود (بَ ها رُد): بهار بود.

بیائون (بِ یا اون): بیابان.

اَشکِدِستود (اَش کِ دِس تَد): شکسته بود.

خود مرْتَم: با مردم.

بودِستود (بُ دِس سُد): شده بود.

اُفتدِستود: افتاده بود.

چدِستود: رفته بود.

دِه و وَرَدِه: ده و بالای ده.

اُم واگد: باز کردم.

ا چاه اُود (ا چا هُد): در چاه بود.

راز مستی

بِدَا (بِ دَا): بیا.

بِرِز (بِ رِز): بریز.

امِ آنشاطِ آری (ما نِ شَا تا ر): مرا بر سر نشاط آورد.

بِکُنْم (بِکِ نَم): بکنم.

اِمُواَدِه (ما دِ): به من ده.

اَهْسَتْ و بود (ا هَس تُ بود): از هست و بود.

بُوم (بُ م): باشم.

دِی (دِ): دیروز.

نِی: نیست.

دَرِ بَه آدا (دَرِ ی دَا): بیرون نیاید.

اِیاوِیزی (اِیا وِ - ز): می آویزد [زمان ساده].

پروائی شِه دریا نِی: پروایی از دریا ندارد.

مَوِیْم (مِ مِ م): منم.

اُمبارئِی (اُم بارِ): در دست دارم.

سُخَنْد: سخن.

ام آوی بِگوم (مِ ی بِ گُم): میخواهم بگویم.

بَلِ مِه سِرَه (بَلِ مِ سِ ر): خاک بر سرم.

زَهْرَه گُتاش اُم نِی (زَه رِی گُتاش اُم نِی): جرأت گفتنش ندارم.

مَسْت اُم بِکُن (مَس تُم بِ کُن): مستم کن.

امِ آجراتِ آر (ما جُ رَا تا): بر سر جرأت بازم آور.

تَرَس: ترس.

وانِی (وا نِ): فرو نشیند.

اُچَم (اُچِم): بروم.

جارِ اخدا بِزَنَم (جارِ-خُدا بِزَنَم): خدا را ندا بزنم.

بِگُوم (بِگَم): بگویم.

اآدابِ مسلماني: از آدابِ مسلمانی.

لُوی سِرِ (لُی سِرِ): روی سر.

نه آویزون ئی (ن آوی زون): آویزان نیست.

ازما نی: ازما نیست.

اُتِ اهِشت ئی (تا هِش ت): برجا نهاده‌ای.

بِدا واسِه (بِدا و ا س): بیا بردار.

واسِه (و ا س): بردار.

بِبر (بِ ب): ببر.

اِسئِی خُوت (ا سِی خُت): برای خودت.

اُمُشت: از مشت.

اُمِ آشای (مِ شِی): میتوانم [زمان ساده].

مِه اشکست ئی (مِش کسِت): شکسته ام.

اُتِ آوی (ت ا): میخواهی.

اُشِ پکنِه: بکنی اش؛ آنرا بکنی.

چُداری: پابند جانوران اهلی.

اُمِ بار (اُم با) [مخفف «اُم بار ئی»]: دردست دارم.

پای (پِی): پای.

نِسَم (ن سَم) [مخفف «نِسَم»]: بگذارم.

خوم (خُوم): خودم.

اُشِ بِبرَم (اُشِ بِ ب رَم): ببرمش.

بوی (ب): باشد.

وانی (وان): فرو نشیند.

این بنده تَهِی مغزا (ان بن دى تَهِی مغز): این بنده تَهِی مغز.

اومد (اُم): آمد.

مین بنده نا (من بن دَن): آن بنده مشخص.

اش آجستئی (شا جُس ت): یافته است.

تگ این دنیا نا (ت گن دُن یا ن): در این دنیا.

اُموا سیستئی (اُموا سیست): برداشته ام. [از یوسفِ معنی اُموا سیستئی (از یوسفِ معنیم
وا سیست)].

دُش: دیشب

اُم پُرسید (اُم پُرسی): پرسیدم.

اُمرد: از مرد.

تَش ایمن (تَش ایمن): آتش ایمن [همان آتشی که موسی را در وادی ایمن ندا زد که
اِنی اَنَا رَبُّک، و مأموریت مبارزه با فرعون را به او واگذار کرد].

اِسئی چه (اِس ی چ): برای چه؛ چرا.

گُرا (گُ را): فروزان؛ شعله ور.

نی: نیست.

مه (م): مگر.

چدئی (چ د): رفته است.

هیچکَه: هیچکس.

اِ عشقئی (اِ عشق): ز عشق است.

خستهئی (خَس ت ا): خسته است.

دیگَه (د گ): دیگر.

تگِ مصر: در مصر.

جا نی: جا نیست.

بِسْتِئِی (بِس ت): افتاده است.

ام آکلویدئی (ما کئو وِد) کاویده ام؛ جستجو کرده ام.

یِه آرستی (ی رُس ت): بر نخیزد.

خَرسِ چشی: اشک چشمی.

بِفْتِی؛ بِفْتِی (بِف ت): بیفتد.

واگوی (وا گ): بازگوید.

چُدستیت: رفته اند.

بادیه: بیابان.

بانگِ دَرا: آواز زنگ کاروان.

تَنگِئِی (تَن گ): تنگ است.

تِگِ این دِهنا (ت گن دِهنا): در این ده مشخص.

رُزِی خنجی ام دید (رُزِی خُن جیم دی): روزی خنجی را دیدم.

اش اُگت (ش گت): میگفت.

لَرِدِ آبودِستَم (لَرِ دا بُ دِس تَم): دور و منزوی شده ام.

تیل (بروزن پیل): رهبر کاروان.

دُزگَه: دزدگاه؛ کمینگاه راهزنان.

یانی (یا ن-): نمیداند [زمان ساده].

شه دامون کُبا نی: بردامان قبایش نیست.

ز دائی (ز دُا): دارد میزند.

اِسئی: برای.

مَلَنگ: کسیکه به دنیا تعلق خاطر نداشته باشد؛ درویش خدامست.

اخیل رَهسپارون: ازخیل رهسپاران.

دُرآی (دُرا): درآید.

دُرآری: بیرون آورد.

بِساَزی : بسازد.

اِمو آده (مُ د): به من ده.

بِیَوم (بِ بُم): بشوم.

از خُوم : از خودم.

مِینِ درِیای (مِ نِ درِیای): وسط دریای.

خودِ موج : با موج.

خُروشون (خُ رِ شون): خروشان.

بِیَوم وا پیچ و تابِ جاودانی : تبدیل به پیچ و تاب جاودانی شوم.

چنگِ دل

اِشو (اِ شُؤ): امشب.

کِرَدائی (کِر دُ ا): دارد میکند.

اُمدئی (اُ مِ د): آمده است.

مِه تِگِ کَلَه افتدئی (مِ تِگِ کَل لَف تَد): در سرم افتاده است.

ام آویِ یَگوم (مِ اِ بِ گُم): میخواهم بگویم.

اُم یَه شای (اُم یَ شا): نتوانم.

نِه گوم (نِ گُم): نگویم.

سِنَه ام (سِ نَم): سینه ام.

اشکستائی (اِش کَس تُ ا): دارد شکسته میشود.

وا آهیِ نِه بوی (وا آهیِ نِب): به آهی تبدیل نشود.

شِه تِگ : در آن.

وا دیدِ نِه آ (وا دِیِ نِ آ): یافت نشود.

تَنگ ئی : تنگ است.

اِنِ گَنانا : این دیوانه مشخص.

يَكْولا : يکباره.

لو وا بيايان کِردائی : باز دارد رو به بيايان میکند.

مُون پا اود (مُن پا اُد): برپا میداشتیم [استمراری].

دار و بُد (دا رُ بُد): چوبه و طناب.

لوی دوشُم اود (لوی دِ شُ مُد): بر دوشم بود.

رَه مه اسپَرِید (رَه مَس پَ ري): راه میسپردم.

افتدئی (اُف تَ د): افتاده است.

بُدئی (بُ د): شده است.

اُش شُفت : شنید.

اُش گُت : گفت.

این شوریده نا (ان شوري دَن): این شوریده.

اُش آموختئی (شا موخ ت): آموخته است.

از گنابازیش : ازدیوانه بازییش.

تَش شِه تِگِ جون پِستئی (تَش شِ تِگِ جو پِست): آتش به جانش افکنده است.

هَم وَندین (هَم وَن دِن): همسانی؛ همسری.

چَش شِه گفتار اکنه : به گفتارش مینگری [زمان ساده].

حرف اُش زَتئی : حرف زده است.

خود زَبون : با زبان.

اُش هَه (اُش هَ): دارد.

دِی (د): دیروز.

رانده بود (رُن دَ بو): رانده شد.

بي پروائی (بي پَر وا): بی پروا است.

چش ارّه

پِرِز (بِ رِز): بریز.

بوی (بِ): باشد.

چَش ارّه (چ ش رّه): منتظر؛ چشم بر راه.

شَسْتَم (شَس تُم): نشستم.

دَر آي (دُ را): در آید؛ بیرون آید؛ خارج شود.

چُدَم (چُ دُم): رفتم.

اُم دید (اُم دِی): دیدم.

یا نَم: ندانم.

خَوِستودیت (خ تِس سو دِت): خفته بودند.

چِستود (چِس سُد) [مخفف چِدِستود]: رفته بود.

اومَد (اُم): آمد.

بِشَنُفِی (بِش نُ ف): بشنود.

اَز بُون ساقِی (ا ز بُون ساقِی): از زبان ساقی.

ایادِ ملایک دا [مخفف ایادِ ملایک آده]: به یاد ملایک بدهد.

شِه خدا رَسَنی (ش خُ دا رَس ن): به خدا برساندش.

اُش دید (اُش دِی): دید.

اُش زَت (اُش زَت): زد.

اُش گُت (اُش گُت): گفت.

ای دل

گَنابازِی: دیوانه بازی.

بَس ئِی (بَس سِ): بس است.

دَسْتَم تِه دامن: دستم به دامنم.

دُوستا؛ دُوستایه : داری میدوی.

چَشْت واگد : چشمت را باز کن.

وائی (وا ا): نشسته است.

تَه مَکَمَن : (ت مَک مَن): در کمینگاهت.

اُش وایستئی (اُش وایست): برداشته است.

اگلهات دُرگن (ا کَل لَت دُرگن): از سرت بیرون کن.

واگرد : برگرد.

واتگ لونهُ خُوت : باز به لانه خودت.

سرگشتِگین : سرگشتگی.

مَچَو (م چ): مرو.

دُوار : دیوار.

وائیت (وا ات): نشسته اند.

شُوبار (ش با) [مخفف شُوبارئی]: دردست دارند.

کووینه : کوبه.

مَپین : مکوب.

آؤ : آب.

جوخَن (ج و خَن): هاون.

اَجوُخَن : درهاون.

لَرَد : برکنار و دور از چیز یا کسی.

اوبی (ا- بی): بینداز؛ بیفکن.

اُت هَه؛ اُت هَست (اُت ه): داری.

فَرگ : طناب.

کِردا؛ کِردائِه : داری میکنی.

کاوین سوزن : سوراخ سوزن.

چَهر: گودالی که نهال در آن نشانند.

فسیل: درخت خرما.

خَلالو (خ لا ل): میوه نارسیده درخت خرما که در مراحل اولیه باشد. [برای تفسیر این

ضرب المثل، به نوشتار چارچار و خَلالو در بخش منتهای نثر رجوع کنید]

واچیدا؛ واچیدائِه (وا چ دا): داری برمیچینی.

مَش: مگس.

سَک: تحریک؛ ضربت نیش خار یا میخ.

اَش دِیدئی (اَش دِ د): دیده است.

بَشکار؛ بَهشکار: فصل شخم زنی.

اَت نِه بَستئی (اَت نِ بَس س): نیفکنده ئی.

تالَه (تا ل): محصول.

اُت هَه (اُت ه): داری.

دون: دانه.

مَنه: مگذار.

مَبَش (م ب): مباح.

اِسئی هی: برای او.

دَدا؛ دَدائِه: داری میدهی.

خُود تُو (خُد ت): با تو.

دو فصلئی (دُ فِص ل): دو فصل است.

شطحات

یَک رَز: یک روز.

اَش آده (شا د): او را بده؛ به او بده.

اُت پِگُو (اُت بِ گِ): بگویدت.

دُرُو (دُرُو): دروغ.

اَكْنِه (اَكْن): کنی.

بودئی (بُد): بوده است.

مین دلی که (مِن دِلی ک): آن دلی که.

اُت ندئی (اُت ن د): نهاده‌ای؛ گذاشته‌ای.

واخون بُدئی: خون شده است.

بِد زِر [مخفف «بِد آ زِر»]: بیا پائین.

اُفتدئی (اُف ت د): افتاده است.

اِدَسْتِ که اُفتدئی (اِدَسْتِ کَف ت د): به دست چه کسی افتاده است.

کَشْتِیَن (کَش ت ن): کشتی.

اُمَدئی (اُم د): آمده است.

کِر دائی (کِر د ا): دارد میکند.

گَسْتِر دائی (گَس تَر د ا): دارد میگستراند.

خُود پِیامَت: با پیامت.

گُگ بَبُوم (گُگ ب بُم): گنگ شوم؛ لال شوم.

اُم یَه اوی (اُم ی ا): نمیخواهم.

بِگُوم (ب گُم): بگویم.

مُون یادئی (مُن یا د): یادمان هست.

بِالْئِیم (ب ل ام): بسازیم.

چون بِالْئِیم (چو ب ل ام): چه کنیم؛ چه کاری انجام دهیم.

جُنِیسْتِه: جنیدی.

اَوْنَد: آب‌بند؛ بندی که جلو سیل بسازند.

اَشْکَنی (اَش ک ن): بشکند؛ خواهد شکست.

مُونِی (م نِی): نداریم.

راهِ خُونَهٗ حق

خدائی : خدا است.

جدائی : جدا است.

که اُت دید (کَتِ دِی): که دیدی.

سفیدئی (سَ فی دِ): سفید است.

مَگوی (مَ گِ): نگو.

پارسائی : پارسا است.

بَسا مِرِتا : چه بسا انسانی که.

مِرِت : انسان؛ آدم.

زنگاری اُش بار : زنگاری گرفته است.

اُش بارئی : گرفته است.

پاتیلِ میراثی : کهنه‌دیگ که از نیاکان رسیده.

شِه بَرِکِرِد (شِ بَرِ کِ): به بر کرد؛ پوشید.

بود (بو): شد.

واسِه (وا سِ): بردار.

اَدیوِستون (اِ دِی وِس سو): به دیوستان.

چدائیت : دارند میروند.

رُزی : روزی.

شِه ما گُت (شِ ما گُت): به ما گفت.

پیشِ پیش : پیش پیش.

شِه خِزئی (شِ خِی زِ): دارد میدود.

شون قفائی (شُن کَ فا ا): در قفایشان است.

اُم آده (ما ده): به من ده.

عزت نفس

پیشین : ظهر.

خود (خُد): با.

خود یک پشته خار : با یک پشته خار.

رَه چُن (رَه چُ دَا): راه رفتن.

پای پَتی (پَی پَتی): پای برهنه.

لوی (لُی): روی.

کولَه (ک_ ل_ ی): کوله؛ پشته.

سَکَرَه : تُنگ سفالین بزرگ.

هَسی : طشت سفالین.

وامُشَتَن (وا مُش تا): روفتن، روییدن.

جَهود : یهود.

صد وِلا : صد بار.

بِکنه : بکنی.

پیش : پیش؛ نزد.

اُمَدِستیت (اُم دِس ست): آمده‌اند.

چُدِستیت (چُ دِس ست): رفته‌اند.

چَش بَگَن (چَش ب کُ): نگاه کن؛ بنگر.

وامونَدئی (وا مو د): بازمانده است.

اصفَحَه روزگار : برصفحه روزگار.

بِگروخ (بِگ رُخ): بگریز.

گَرَدِنَت (گَر دت): گردنت.

نِه بوه (ن ب): نباشی؛ نشوی.

مَنَه : مگذار.

طوطین (توت ن): طوطی.

خوشگو (خَش گ): خوشگو.

مَرْتُمی : انسانیت.

بِه پاشی (ی پاش): نیاشد.

خوشئی (خ ش): خوش است.

اِن یائیت (ان یا ات): اینهائند.

زندگین (زن د گن): زندگی.

اَش آندئی (شان د): وانهاده است؛ ساخته و آماده کرده است.

گَش : دل پذیر.

زیبَر (بروزن پیکر): زیور.

بُردائی (بُر دَا): دارد میبرد.

اَش آفریدئی (شاف ری د): آفریده است.

اَش آراستئی (شاراس ت): آراسته است.

بِهون : عروس.

بیریم (بب رم) بیریم.

خورد و خواو (خر دُ خُو): خورد و خواب.

ایسنی مامدئی (س ا مام د): برای ما آمده است.

بکنیم (بک نم): بکنیم.

این جهانان (ان ج ها ن): این جهان.

گستردهئی (گُس تر دَا): گسترده است.

واسه : بردار.

لو ادرگاهی مَنَه : رو به درگاهی منه.

اَگشت : برگشت.

مو و ملا

خُفتني : هنگام عشاء.

بُودَم (بُ دَم) : شدم.

خودِ دَيانِ ازل : با ديان ازل.

چَش مِه مَلافتَه (چَش مِ مِل لاف ت) : چشمم به ملا افتاد.

اَش زَت اَوَد (اَش ز تَد) : زده بود.

شِه محراب زَت اَوَد : به محراب زده بود.

بي سُبَلَت : بی سیل ؛ سیل تراشیده.

اَوَدَم (اُ دَم) : بودم.

اَش گُت : گفتم.

خودِ ملا : با ملا.

بِکُو ؛ بِيکُن (بِ کُئ) : بکن.

بِکُو واز (بِ کُئ واز) : بکن باز؛ باز کن.

چُدَم : رفتم.

اُم که (اُم کِ) [مخفف اُم کِرَد] : کردم.

میندا که (مِن دُ کِ) : آنچنان که.

اَش که (اَش کِ) [مخفف اَش کِرَد] : کرد.

زِر چَشکِي (زِر چ ش کِي) : زیر چشمی.

اَت آوی (ت اِ) : میخواهی.

اُمُو ده (م دِ) : به من ده.

اُم هستئی (اُم هَس تِ) : دارم.

رُوزِ گاري ئی (رِ - زِ گاري اِ) : روزگاری است.

اَش بارئی (اَش بارِ) : گرفته است [حالت].

گارین (گا رِن): گاری .

اُفتَدَنی (اُف تَد): افتاده است.

یاَنَم ؛ یَدانَم : ندانم.

اُم کَرَدَنی : کرده ام.

جُهوَنی (جُ هُنی): زیبایی.

خَوش مَسَلی : خوش سخنی.

دُهَت پَرِیونی : دختر شاه پریانی؛ فرشته‌ئی.

اُش آکَشیدَنی (شا کَشِد): ترسیم کرده است.

بُودَنی (بُ د): بوده است.

شِه دوش و بُرُش بَسَتَنی (ش دوش بُرُش بَس ت): به دوش و برش بسته است.

گُپ : گونه.

لُنج : لب بالائی.

از دَر دُر آدا : از در در می‌آید [زمان ساده].

اَفَتی (اُف ت): می‌افتد [زمان ساده].

اِتِپِش : به تپش.

جوم : جانم.

اَبوی (اَب): میشود [زمان ساده].

اَش اَشانَم (ش شَنَم): می‌نشانمش [زمان ساده].

اَنِیم (اَنِ نِیم): می‌نشینم [زمان ساده].

اَش اَدَم (ش دَم): می‌دهمش [زمان ساده].

اَش اَکَنَم (ش کَنَم): می‌کنمش [زمان ساده].

اَش کُفِی (اَش کُ ف): میدرخشد [زمان ساده].

لوش (لوش): رویش.

اَدِرْخِشی (اَدِرْخِشِ): می درخشد [زمان ساده].

چَشْمِیاش : چشمانش.

شِه تَن آفتی (شِ تَنَف ت): به تنش می افتد [زمان ساده].

اَگَرَم (اَگَرَم): میگیرم [زمان ساده].

اَزَنَم : می زنم [زمان ساده].

اَکَرَم (اَکَرَم): می مکم [زمان ساده برای مکیدن، آنطور که آب را زمین بمکد].

اَخَزَم : می خزم [زمان ساده].

شِه دَوْنی (شِ دَو): در حال دویدن است.

واگوش بوسِتود (واگوش بوسِتود): تبدیل به گوش شده بود.

شِه کپاود (شِ کپد): به دهن گرفته بود.

هَی اش اَزَد گاز (هَی شَز گاز): پیوسته گاز میزد.

شِه مَو دَد (شِ م د): به من داد.

خو تر اَش کِرْداود (خُ ت رُش کِر دد): خود را خیس کرده بود.

زندگی

گَنبَد : گنبد.

بُودنی (ب د): بوده است.

کَج پَرورنی (کَج پَر و ر): کج پرور است.

دیب : دیو.

واپا بُودنی : برپا شده است.

اَش گِرَت : گرفت.

تَپ تَپی (تَپ ت پ): نان جوین کلفت و سفت؛ نان درویشانه.

اُرما : خرما.

یَه بِنین ؛ یَه بِنینی (ی بی): نبیند.

چون اش آشای (چوش شَی): چگونه تواند.

اَشِ اَوِی (شِ ا): میخواهد.

واَبَنِ: بربندد.

مِیَنَکِه (مِی نَ کَ): درمیان.

اَشِ بارئِی (اَشِ بارِ): دردست دارد.

واخون بُودئِی: تبدیل به خون شده است.

شونِ لو نَدئِی (شُن لو نَ دَ): رویش نهاده‌اند؛ بر رویش وضع کرده اند.

اُم دِید (اُم دِی): دیدم.

چَر خاؤ: چرخاب تیغۀ کوه.

اینگا (ان گَ): اینجا.

بیائون: بیابان.

اُفتُئِی (اُف تَ دَ): افتاده است.

نوم: نام.

یانِی (یا نَ): نداند.

جُلِ خَر لا: پالان خر دوز.

بِگذرِی: بگذرد.

نِه بَویم (نِ بَی): نباشیم.

اِرَز: امروز.

بهار خنج

بَهاری (بَ ها رِ): بهار است.

زیبائی (زِی با ا): زیبا است.

شِه بَرِکِه / شِه بَرِکَرِد: به تن کرد.

شون پائی (شُن پا ا): برپا کرده‌اند [استمراری].

دومن (دو مَن): دامن؛ بخش پائینی زمین.

جلوه گرئی: جلوه گراست.

لوزی (لَ وُ ز): از دشتهای اطراف خنج.

چرخاؤ (چَر خُ وُ): زمینی در پوزه کوهی در خنج که بهارانی جادویی دارد.

اچَل گَزی اُچَو: به چل گزی برو. [چل گزی، دشتی در دامنه کوهی در خنج که به هنگام بهار به انواع گلها آراسته میشود].

آمانی (اَ مَ ن): همانند است؛ شبیه است.

گَنَم: گندم.

وایستی (وَ اِ سِ س): ایستاده است [این عبارت به همین شکل استعمال دارد و مخفف وایستَدنی است].

اگَه برا چَو: از کوه بالا برو.

کُناردون (کُ ناردو): جنگل کنار.

اوبی (اُ بَ ی): بیفکن؛ بینداز.

چَشی لوی کُناردون اوبی (چَ شی لُی کُ ناردو اُ - بَ ی): نگاهی بر جنگل کنار بیفکن.

کلیله: جوجه گنجشک که تازه از تخم بیرون آمده باشد.

چَخ چَخ اُش نی (چَخ چَخ شُ): دارد جیغ جیغ میکند.

لوی کُناریا (لُی کُ ناریا): روی کنارها.

گَهر سائی (گَ هَر سا ا): گوهر سا است؛ دارد گوهر می سابد و میریزد؛ گوهر ریز است.

اُش آسی؛ اُش آسِست (شاس): برداشت.

اَدستِ مَو چو: ازدست من رفت.

اَمو ده؛ اَمو آده: به من بده.

تَه واخورَم: تا بنوشم.

اَهَر طرف نِگریستام؛ نِگریستایم: به هر طرف دارم مینگرَم.

چُدام ؛ چُدايِم : دارم میروم.

نِه پیدائی : پیدا نیست.

گذشتئی (گُذُش ت): گذشته است.

باز اُمدئی (با زُم د): باز آمده است.

چون گُذَرِست (چو گُذَرِست): چگونه گذشت.

اُم نه دانِست (اُم ن دُ نِست): ندانستم.

مُوام نه دانِست (مُم ن دُ نِست): من ندانستم.

کجا چو : کجا رفت.

تِه واخوَرَم (ت واخُ رُم): تا بنوشم.

غزلسُرا واَبوم (وا بُم): غزلسرا بشوم.

باریدو

اُم اوی (م ا): میخواهم.

باریدو (با ری دو): یک بار دیگر.

بُوم (بُم): باشم؛ بشوم.

دیگِه (د گُ): دیگر.

دیگِه نی (د گُ نی): دیگر نیست.

ایبیهوده تلف بود : به بیهوده تلف شد.

اِسِرِ مدرسه یا : برسر مدرسه ها.

ازاین چَمَبَرا (ازن چَم بَر): ازاین دایره مشخص.

واچَم : دوباره بروم.

سِرِ پَلگاریدو (سِرِ پَل گاری دو): برسر پرگاری دیگر.

اُم نه دیدئی (اُم ن د د): ندیده ام.

ما خُو یگر ؛ اُم واخود یگر (ما خُ ب یگر): مرا به خود بگیر.

خریدارِ یدو (خَری داری دو): خریداری دیگر.

نِسَم: بنهم.

سَر وَ بِیائونِ نِسَم: سر به بیابان بگذارم.

ببینیت (بِ بِنِت): بینند.

این دلِ سرگشته‌نا (انِ دِلِ سر گشت تَن): این دل سرگشته.

یارِ مَو نه بود (یا رِ مِ نِ بو): یار من نشد.

پَلَسمود: غریب مرگ.

هَی پَلَسمودِ دلم: عبارت نفرین به معنای «ای که دلم هلاک شود».

وفق مراد

اُشِ واسی (اُشِ واسِ): برداشت.

مِینِ خوبون (مِ نِ خوبون): میان خوبان.

شِه دَلَمِ پست: به دلم افکند.

اعشقی رِخِ خُوش: ز عشقِ رخ خودش.

هی چدئی (هی چِ دِ): او رفته است.

واپا بودئی (وا پا بِ دِ): برپا شده است.

گِرِهِن: گره.

از کَرِ ما: از کارِ ما.

یَگشائی ؛ یِه گشائی: نگشاید.

خداجویون اُود (خُدا جو یو اُود): خداجویان بود.

اُشِ که ؛ اُشِ کرد: کرد.

بِگویی: بگو؛ باشد.

یِه کُن: نکند.

اَکُن (اَ کُ): کند.

لن تراني

شَوِي (شُوي): شبی.

اُمِ کَرْد (اُمِ ک): کردم.

اُمِ آسِست (ما س): برداشتم.

بو دَم (بُ دَم): شدم.

اَوْد (اُد): بود.

چُدَم (چُ دَم): رفتم.

هویدا بود (بو): هویدا شد.

اَش کشید: کشید.

اَش بَست: بست.

مِه جون جَست: بر جانم جست.

اَش سوخندَم (اَش سُخ نَ دَم): مرا سوزاند.

بَلَم اَش تُکَنَد (اَش تُکَن): خاکم را تکاند.

تَگ: در.

وَارُسَتَد (وا رُس ت): از جا خاست.

دَوُون: دوان؛ در حال دویدن.

تاوَنده (تَو وَن د): تابنده.

فتون خیزون: افشان و خیزان.

پویون: پویان؛ در حال پویش.

اَرُسَتَد (اَرُس س): برخاست.

گَنابازي: دیوانه گری.

بَس اَکَن (بَ سا ک): بس کن؛ کافی است.

فتنه

کِرْدائی (کِر دَا): دارد میکند.

اَوْرْدائی (اَوْر دَا): میآورد.

خَرگِ تَشئی (خَرگِ تَش): اخگر است.

اَش که ؛ اَش کِرْد : کرد.

اَش گِرْت اَوْد (اَش گِ رِ تَد): گرفته بود.

نِه بَسْتائی (نِ بَسْت): نمیبندد [زمان استمراری].

تَپ تَپ اَشئی (تَپ تَپ ش): درحال تپش است؛ دارد دست و پا میزند.

بَبُوم (بِ بُم): بشوم.

گُپ : گونه.

لُنچ : لب.

مال و علم

دَش : دوش؛ دیشب.

مِینِ (مِ ن): میانه.

اُفْتَدئی (اُف تَد): افتاده است.

اُم اَوی (مِ ا): میخواهم.

اَش یَگُوم (اَش بِ گُم): بگویمش.

اُم گُت : گفتم.

یَه بُوِه (یَ ب): نشوی؛ نمیشوی [زمان ساده].

چَش تَه مالئی (چَش تِ مال): نگاه به مال داری.

اَش اَکَد (شا کُد): باز کرد؛ گشود.

اَش اَدَد (شا د): باز داد.

جَوائِم شادَد : به من پاسخ داد.

اَشْأورد (شْأرد): آورد.

آخیالی اَفْتَدَنی: باز به خیالی افتاده است.

چش بَگن: بنگر.

اَشْوابار کِرَدَنی: دوباره بار کرده است.

اَشْبین: بینش؛ اورا بنگر.

کُورَو (کُؤَر): میوه نسبتا تلخ و زیر و ناگوارِ بوته کهور که برای رفع گرسنگی از سر ناچاری سابند و خورند.

والوی دسگاه: به روی دار و دستگاه.

اشْهه: دارد.

چاقئی (چاق): چاق است.

خیگ: مشک پر آب یا پرباد.

غطره و عگال: دستار روسری مردانه عربها با سربند سیاهی که طناب موئین است.

اینکا (ان گُ): اینجا.

واخوان: برخوان.

این آیاتا (ان آیات): این آیات.

ایندا (ان دُ): اینگونه.

اَشْنیستئی: ندارد.

آرزشئی (آر زش): ارزش است.

توپا (ت-پا): توپ.

بُل: افت و خیز توپ وقتی بر زمین زده میشود و به حرکت درمی آید.

تَگِ بُلئی (تَگِ بُل): در وضعی مثل توپ است که پیوسته بین این و آن در گردش است

و دست به دست و پا به پا میشود و بر زمین میخورد و بلند میشود.

مین که (من ک): آن که.

خوبئی (خ-ب): خوب است.

هَشْت : خشت.

اَهْشْت مَالِي : به خشمالی.

اَش بوی (اَش ب) : داشته باشد.

مِیندا (مِن دُ) : آنگونه؛ آنچنان.

مَهي : ماهی.

خَوْر دَائِیت (خَر دُ ات) : دارند میخورند.

نِکَنَم : نکم.

دیدا ؛ دیدایِه (دِ دا) : داری میبینی.

ام آبَسْتئی (ما بَس ت) : بسته ام.

اش اَکِرْدئی واز (شا کِر دِ واز) : کرده است باز؛ گشوده است.

ما تَه لوی دنیا اَوْرْدئی (ما ت لُی دُن یا اَوْرْد) : ما را به روی دنیا آورده ای.

مَگَو (مَ گُ) : مگو.

بِیوید (بِ بی) : بشوید.

خود ما (خُد ما) : باما.

اَکُن (اَ کُ) : کند؛ میکند [زمان ساده].

بَنَدَه یات : بنده هایت.

بوی (ب) : باشد.

واز : باز.

اَش هَسْتئی (اَش هَس ت) : دارد.

اِسی : برای.

سَوُز : سبز.

گَشئی (گَش) : دلپذیر است.

گَوُر : گبر؛ زرتشتی.

اَت کِرْدئی (اَت کِر دِ) : کرده ای.

نون (نو): نان.

گرِهِن : گره.

اَتِیَه‌شناسی (اَتِیَش‌ناسِ) نمی‌شناسدت [زمان ساده].

یَه‌بَر (یَ‌بَ): نمی‌برد [زمان ساده].

یَه‌کُن (یَ‌کُ): نمی‌کند [زمان ساده].

اَت‌شوندئی (اَت‌شو دِ): نشانده‌ای.

اَت‌بَستئی : بسته‌ای.

اَت‌گُتئی (اَت‌گُت): گفته‌ای.

اَت‌لاستئی (اَت‌لاست): ساخته‌ای؛ ایجاد کرده‌ای.

وامَباز : خلف وعده مکن.

واسِه : بردار.

پیشْتَه (پَ‌یش‌ت): نقطهٔ چرخش پایه در.

واکو ؛ واکن : بازکن.

واز : باز.

روزین (رو زِین): روزی.

گَم اَت‌کِرْدئی (کُتْ‌مُت‌کِر دِ): کم کرده‌ای.

بِش‌اَکُن (ب‌شا کُ): افزون ساز.

اش‌آده (شادِ): به او بده.

یَبْرِیت ؛ یَه‌بْرِیت (یَب‌رِت): نبرند.

شُونِی (شُ‌نی): ندارند.

شُون‌سُوارِ گاری‌نِ دُولت‌کُن : بر گاریِ ثروت سوارشان کن.

هَی : پیوسته؛ بطور متواصل.

اش‌آده : بدِهش.

هَی اش‌آده گاز (هَی شادِ گاز): پشت سر هم به آن بده گاز.

اَكُنْ (اَكُنْ): کند؛ میکند [زمان ساده].

بَرین ؛ بَرین (بَرِن): بریزان، بیاران.

حاجی

چُدَم : رفتم.

اَحَجِ واگِشت اَوَد (واگِش تَد): از حج بر گشته بود.

اَو چِه زمزم : آب چاه زمزم.

اُش اُورداود (ش اُر دَد): آورده بود.

اُم گُت : گفتم.

اُمَدِستِه (اُم دِس س): آمده‌ای.

خُوش اُمَدِستِه (خ شُم دِس س): خوش آمده‌ای.

بِشُم (ب شُم): بگذار بینم؛ به من نشان بده.

اَگِشتِئِی (اَگِش ت): برگشته است.

وَختِی : وقتی.

اُتِبت : افکندی.

خُوت (خُت): خودت.

اُتِبت : بستی.

اَدَر چَدِه : بیرون رفتی.

کِنْدِست (کِ ن دِست): کنده شد.

مِین وَختا (مِین وَخ ت): آن وقت مشخص.

گُم اَوَدِه (گُم د): گم بودی.

پا بَه پَای (پا ب پَی): پا به پای.

سُکَلک : پویه؛ جست و خیز آهسته که به عربی «هَرولَه» گویند.

اُت اَوَد (اُت د): داشتی.

سُکِّلَکْ اُتْ اَوْد (سُکِّلْ کُتْد): داشتی پویه میکردی.

وَحْت: وقت.

اُتْ اَدِرْ کِرْد (تا دُرْک): بیرون کردی.

اُتْ کِه ؛ اُتْ کِرْد (اُتْ کُ): کردی.

جَاگَه: جایگاه، مقام.

اُتْ اَبَسْت (تا بَسْت): بربستی.

اِتْ اَیاد اَوَمَد (تا یاد اُم): به یادت آمد.

تِه اَلله دَد (ت اَلله د): به الله دادی.

اُتْ اَکِه ؛ اُتْ اَکِرْد (تَک): میکردی.

اُفْتَد (اُف ت): افتاد.

اُتْ اَیاد اَفْتَد (تا یا دُف ت): به یادت افتاد.

اُتْ اَیَه زَت (تا یَز): بر هم زد.

مِین شَوْنَا (مِن شَوْن): آن شب مشخص.

وامونده (وا مود): ماندی.

اُتْ گَزَرَنَد (اُتْ گَزَرَن): گذراندی.

هُنْک اَبود (هُنْ کابو): خنک شد.

روشن اَبود (رُوْش نا بو): روشن شد.

چُدِه (چ د): رفتی.

چَش تِه دریای خَلایق کِه: [کِه مخفف کِرْد] به دریای خَلایق نگریستی.

از مِینِ اینِ دریا (از مِینِ اِنِ دَرِیا): از میانه این دریا.

بَر آری: بر آورد.

بَلرزِی: بلرزد.

اِتْ اَیاد اَوَمَد (تا یا دُم): به یادت آمد.

اُشِ کِرْدِ سَتود (اُشِ کِرِ دِسِ سُد): کرده بود.

زِرِ بارِ معاصی: زیر بار معاصی.

مُرْدِ سَتود (مُرِ دِسِ سُد): مرده بود.

تِه دِلْتِ گُت: به دلت گفתי.

مَوِ بَه جنگم: من به جنگم.

خُودِ ابلیس: با ابلیس.

تِه دِلِ آدَرِ کِرْد: از دل بیرون کردی.

تِه گُروخت (تِ گُ رُخت): از تو گریخت.

جون (جو): جان.

بِکِنِه: بکنی.

اُتِ آکِرْد (تِ کِ): میکردی.

کَهر: بزِ نِرِ جوانسال.

نِیتِ اُتِ بَسْت: نیت بستی.

هَر چِ اِتِ هَه (هَر چِ تِ هَ): هر چه داری.

تِه دِلْتِ گُت: به دلت گفתי.

پس از مین (پِ سَزِ مِ): پس از آن.

دیگِه (دِ گِ): دیگر.

اُتِ کِرْدِنِی (اُتِ کِرِ دِ): کرده‌ای.

اُتِ اُتِ راشِید (تِ تِ راشِی): میتراشیدی.

نَش: ناخن.

اِتِ اُگِرِت (تِ گِ رِت): میگرفتی.

مِه خُومِ دُورِ کِه؛ [کِرْد] (مِ خُومِ دُورِ کِ): از خودم دور کردم.

گُفتون: بهتان؛ سخن دروغ و ناروا.

دُرُو (دُرُو): دروغ.

یَه دارم (یَ دا رَم): نیاورم؛ نمیآورم [زمان ساده].

اَز بون: بر زبان.

یَشْنَقَم: نشنوم.

اُم پرسید (اُم پُرسی): پرسیدم.

لورُش: لبش

اُش آیه نِه زَت (شای نِ ز): برهم نزد.

وامونداود (وا مو دُد): درمانده شده بود.

مُومِن ساده نا (مُومِن سا دَن): مؤمن ساده مورد نظر [معرفه].

اُش دیداود (اُش دِ دُد): دیده بود.

اِ تَکی آو (اِ تَ کی آو): به قطره‌ئی آب.

خشنوداود (خُش نو دُد): خشنود بود.

مَر تَم گَر شَتِی

مِه تَگِ خاطر: در خاطر.

گَذشتائی (گُ دُش تِ اِ): دارد میگذرد.

مَمَد جافَر: محمد جعفر.

چَرَوَه داری (چَر و دا ری): چارواداری؛ تجارت با کاروانِ خر و قاطر و شتر.

اُش واسی؛ اُش وابِسِت (اُش و اِ سِ): برداشت.

اُش وابِسِت: بر بست.

مِلَکی: گیوه که برپا کنند.

زَر دَه: یکی از رنگهای پوستِ خر که نزدیک به رنگِ خاکی است.

اِدَه دَر چو: ازده بیرون رفت.

اُش نِه اود (اُش نِ اُد): نداشت.

اُشِ که ؛ اُشِ کرد (اُشِ ک): کرد.

شه پرسید (شِ پُر سی): از او پرسید.

اُشِ فهمید (اُشِ فَه می): فهمید.

مین ولانا (مِن وِ لَان): آن بار مشخص.

جَنَه (جِ ن): جناح [از روستاهای لارستان].

مین بومبانا (مِن بوم یا ن): آن بومهای مشخص.

شه گت : به او گفت.

کاکائی (کا کِ ای): برادر بزرگتری.

مُوَهستئی (مُ هَس ت): داریم.

اُچو (اُ چ): برو.

اُشِ واجوز گر (اُشِ وَا جِزِ گر): سراغش را بگیر؛ جویایش شو.

بَش ؛ به : باش.

اُشِ آده (شا ده): به او بده.

آده : بده.

کوفته خسته (کِ یَف ت خَس ت): گرفته خسته.

شُوی (شُ وِی): شبانه.

رسیدیت : رسیدند.

اُشِ خواست : خواست.

روون بود (رَوون بو): روان شد.

اُشِ زت (اُشِ ز): زد.

اُشِ نه آود (اُشِ نِ آد): نداشت.

گرگِ پَرکی (گِ رَک پِ رَکی): ژنده پوش.

بُنجور (بُن جور): آشفته مو.

لُش و پُش (لُ شُ پُش): چرکین؛ پرکثافت.

هون (هـ): بله.

یا نَم کجائی (یا نَم کُجا ای): نمیدانم کجائی! غریبه که نمیدانم اهل کجا است.

این وَختا (ان وَخ ت): این وقت.

خوش (خُش): خودش.

نه وائی: ننشسته است.

تَگِ این دِهنا: در این ده.

براسو (بِ را س): برادر کوچکتر.

براسوی شوت (بِ را سِی شوت): برادر شوهرت.

آشنا نَمئی (آ شِ نام): آشنایم است.

دور (دِ ر): دروازه.

زنی (ز ن): زن ناشناس.

یَه دیم (ی دِم): ندهیم؛ نمیدهیم [زمان ساده].

اُچو (اُ چ): برو.

وینی؛ بِنینی (و- نی): بنشین.

وامان: بمان.

کسیدوم (ک سِی دوم): کس دیگرم.

اَشو: امشب.

بَس امئی (بَس م): مرا بس است.

شِه دَر کردن: بیرونش کردن.

نِه رَسَمئی (ن رَس م): نه رسم است؛ رسم نیست.

خالو جان (خا لِ جان): دایی جان.

هَشتن (هَش تا): گذاشتن.

شِه کرد (شِ ک): از او کرد؛ به او کرد.

یَه دا (ی دا): نیاید؛ نمی آید [زمان ساده].

بِه هر تَهَر اَوَد (بَ هَر تَه رَد): به هر طور که بود.

آمود ؛ آموند : ماند.

شِه کَر واکِرَد (شِ کَر وَا کَ): به مصرف رساند.

مِلکینِیاش : ملکی هایش.

اِواگِشتون (اِ وَا گِش تون): در مراجعت.

اِپِشور : در پشور.

اُش کَشید (اُش کَ شِ): کشید.

خوت (خُت): خودت.

بوی (بِ): باشد.

مین خُونوارا (مِن خُون وَا رَ): آن خانوارِ مشخص.

پلاس آمونده (پ لا سا مود): پلاس برجا مانده و غریمرگ شده.

شِه تِگِ خونه افتدِستود (شِ تِگِ خُونَف ت دِس سُد): درخانه اش افتاده بود.

خوش (خُش): خودش.

زِنَه (زِن): زن؛ همسر.

سُوهِتِستود (سُ تِس سُد): سوخته بود.

تُمبِ تُمبِ اَوَد (تُم ب تُم بُد): مثل تپه بود.

بَلِ گَرَمَه : خاکستر.

گُلُمپ : کوپه و انباشته شده.

خِیچ : خط.

دانِستائِم : میدانم [استمراری].

سَرِیدو (سَ رِ دو): سال دیگر.

کا کائِی (کا کَ ای): همان برادر بزرگ.

خبر بود (خَ بَر بو): خبر شد.

کِزِلباش : قزلباش؛ کسیکه از مردم آزاری لذت می بُرد؛ کسیکه همه پستی ها و زشتی ها و

بدی‌ها را درخودش دارد.

پَلیت : پلید.

اِسئِی خُوت (اِ سِی خُت): برای خودت.

اُت آ نه جُست (تا نِ جُست): نیافتی.

ایچ : هیچ.

اُت اُوردئِی (ت اُرد): آورده‌ای.

بوات بُردئِی (بِیت بُرد): بو برده‌ای.

جُواب اُش وادَد (جُوابِش وا دَ): جواب داد؛ جوابش داد.

چُدِسْتِه (چ دِس س): رفته‌ای.

یا نه (یا ن): نمدانی [زمان ساده].

مُردِسْت بودِسْتِه (مُردِس بُدِس س): مرده بوده‌ای.

اُش نیستئِی (اُش نیست): ندارد [به معنای نزد او معدوم است].

رؤیا

شَو (شَوُّ): شب.

اُش زَه ؛ اُش زَت (اُش زَ): زد.

لو مِه صحراؤ کِرَد (لومِ صَح رَو کِ): رو به صحرا کردم.

اُم آرو کِرَد (ما رَو کِ) به راه انداختم.

سِرِه ام (سِ رَم): سرم.

پُر اُود (پُ رُد): پر بود.

مالِی مالِی (مالِ مالِ): نوازش با سرانگشتان.

اَش اَکِرَد (شَ کِ): میکرد.

هاؤ (هَوُّ): آب.

لای لائین باد : لالائی باد.

بیغمین بچگی : بیغمی کودکی.

اَشْ اَوْرْدِ مایاد (شْ اَما یاد): به یادم آورد.

آبو دَم (آبْ دَم): شدم.

از خوم (آزْ خُم): از خودم.

شُو دَدَم (شْ دَدَم): دادندم.

مه‌لو بود واز (مِ لو بو واز): بر رویم شد باز.

شه‌دَلَم بُرد (شْ دَلَم بُ): از دلم برد.

شو آرْخسید (شْ آرْخ سی): میرقصیدند.

شه‌دِرْخشید (شْ دِرْخ شی): میدرخشید.

تا که مَو اَش دید (تا کْ مَش دی): تا که مرا دید.

روشن کن (رُو شَن کْ): روشن کن.

آفرمائی : فرماید.

مَبا خسته بوه (مَ با خَس تَ ب): مبادا که خسته باشی.

آداره : آوری؛ می آوری [زمان ساده].

پیش : پیش.

اُم نه‌اود : نداشتم.

آرزو ام نه‌اود (آر زوم نِ اُد): آرزویم نبود؛ آرزو نداشتم.

اَش اَزَت (شْ زَ): میزد.

کموتر : کبوتر.

خَوْش اومه (خْ شْ م): خوش آمد.

خَنه‌ئی (خْ نِ ای): خنده‌ئی.

مَو شه‌لوی تخت پَهلوی خوش شوند : برابر روی تخت، پهلوی خودش نشاند.

اَش اَکَد (شا کَد): باز کرد؛ گشود.

اَش سوند (اَش سود): ریخت؛ نثار کرد.

لِوَرُش : لبش.

هَر وَا : هربار.

أَش آيَه أَزَه (شَايَ أَزَ): برهم میزد.

تَش شِه جُونُم اَبَسْت : آتش برجانم می افکند.

اش اَبَسْت : می افکند.

تَزَه وَ تَزَه : تازه به تازه؛ نو به نو.

أَش دَدَم : به من داد.

واسِه : بردار.

أَم دِید : دیدم.

هِي : او.

لُپ : رخسار.

کَلک : زنج؛ چانه.

لوش : رویش.

اش اِکِرِد (شَکَ): میکرد.

أَش بُرْدَاوَد (أَش بُرْدَد): برده بود.

ازدست چو : از دست رفت.

از خو چدم (أَزْخُ چُ دُم): ازخود شدم. بیخود شدم.

چَش کهام آکَد (چَش کِ ما کَد): وقتی چشم گشودم.

اَوَدِیم (اَدِم): بودیم.